

هویت چیست و بحران هویت چگونه صورت می پذیرد؟

بخش دوم

وجه تسمیه شغنان



تتبع و نگارش: نوروز علی «ثابتی»

لیسانسه زبان و ادبیات دانشگاه تعلیم و تربیه کابل

تاریخ: ۱۷ اکتوبر ۲۰۱۲

فیض آباد، بدخشان

شغنانی ها، چندین وجه متشابه و متمایز را با سایر اقوام ساکن در بدخشان (بدخشان افغانستان، بدخشان تاجیکستان، بدخشان پاکستان، و بدخشان چین) دارند.

وجوه اتنوگرافی، انتر و پولوژی، وضع اجتماعی و اقتصادی، و مؤلفه های دیگر چون فرهنگ، زبان، و مذهب را می توان نام برد که با در نظر گرفتن این مؤلفه ها، وجوه تشابه و تمایز شغنانی ها با سایر اقوام همجوار و ساکن در منطقه مشخص می گردد. شرایط سیاسی قرن نوزدهم و قدرت طلبی امپراتوران و استعمار طلبانی چون امپراتوری تزار روسیه، امپراتوری بریتانیای کبیر، و امپراتوری توسعه طلبانه چین سیلی جانانه ای را بر اقوام ساکن در منطقه پامیر زد. قوم شغنانی هم، که در دو طرف ساحل رود پنج سکنه گزین بوده اند، از این پدیده شوم سیاسی در امان نماندند. جنرال کافمان روسی و جنرال گولد سمیث انگلیسی، به نمایندگی از دو امپراتور ابر قدرت (تزار روس و بریتانیای کبیر)، دریای پنج را منحیث مرز میان دو قلمرو (مزر میان دو قدرت سیاسی بزرگ، نه منحیث مرز میان افغانستان و تاجیکستان فعلی) قلمداد نموده و طی معاهده آنرا به امضا رسانیدند، و بیشتر اقوام پامیری بشمول قوم شغنان را از هم متلاشی نمودند و طور دلخواه سرزمین شانرا به دو امیر نشین سیاسی (امارت افغانستان و امارت بخارا) تقسیم نمودند. با این روش، قوم متجانس پامیری را از هم « در حقیقت با شمشیر» جدا نموده و بر هویت اقوام آن حوزه، در افغانستان « افغان » و در تاجیکستان « تاجیک » بر چسپ زدند.

این مقاله، هویت قومی و تاریخی قوم شغنان مورد مذاقه قرار داده است.

وجه تسمیه شغنان و شغنی:

لفظ شغنان و شغنی و شغنانی را دیگران بالای این قوم مانده اند. اگر کسی از یک فرد شغنانی بپرسد که کیست (و هویت اش چیست)؟

تویت چهی؟ (شما کی هستید؟) حتمن جواب می دهد که: وزُم خُرِنُونِے (من شغنانی هستم).

نام اصلی شغنان، « **خُرِنُون** » است و باشندگان آنجا خود را « **خُرِنُونِے** » می گویند. در قسمت وجه تسمیه شغنان، بین نظریه پردازان اختلاف نظر وجود دارد. روایت های شفاهی حاکی از آنست که: میگویند لفظ « شغنان » از دو کلمه « شُغ » و « نان » ترکیب گردیده است و روایت می کنند زمانی که ناصر خسرو در آنجا وارد می شود، میزبان او سفره نداشته و برایش نانی بالای « رفیده » می آورد که در زبان شغنانی هم آنرا « رفیده » و « نُون بندک » می گویند. بعد ناصر خسرو گفته است: عجب نان است اما بالای شغ.

که از ترکیب نان و شغ، شغنان ساخته شده است. این قسم قیاس ها، ساخته و پرداخته اشخاص خیالباف است که موهومانه بزعم خود، آنرا قیاس نموده اند.

فردوسی و دیگران واژه « شُغ » را در اشعار خود آورده اند که معنای آن « شاخ گاو » را می دهد. مانند کاربرد واژه « شغ » در ابیات زیر از فردوسی:

به بازی و خنده گرفت و نشست	شُغ گاو و دنبال گرگی بدست
به فالش بد آمد همی جنگ گرگ	شغ گاو و رأی جوان سترگ

واژه « رفیده » در زبان پارسی هم وجود دارد. علامه دهخدا آنرا چنین معنی کرده است.

« لته و کهنه ای چند که مثال گرد بالشی بر هم دوزند و خمیر نان را روی آن گسترانیده بر تنور بندند. (ناظم الاطباء، برهان قاطع، آندراج، انجمن آرا). ناوند. نابند. (یادداشت مؤلف) (رُفِیدَه در قاین خراسان بالش کوچکی که خمیرنان را بر بالای آن گسترانند و برتنور بندند. (از لغت محلی شوشتر نسخه خطی کتابخانه مؤلف). لته ای چند باشد که مانند گرد بالشت بدوزند نان را بر زیر آن گسترده به تنور بندند و آن را کابک و کابوک نیز گویند. (فرهنگ جهانگیری)» مثال کاربردی آن در بیت زیر از نزاری قهستانی اسماعیلی است:

تنور حسد می کند گرم حاسد سر و پای گم کرده همچون **رفیده**

در صورتی که، در زبان پارسی واژه « رفیده » وجود داشته است، چرا ناصر خسرو از « شغ » به عوض آن استفاده کند؟ ابیات زیر از ناصر خسرو ادعای فوق را رد می کند که خود او دو بار در کتاب دیوانش از « شغنان و شگنی » یاد می کند و نام شغنان پیش از رفتن ناصر خسرو به آن خطه موجود بوده است.

ور به مال اندر بودی هنر و فضل و خطر کوه **شغنان** ملکی بودی بیدار و بصیر

ازین گشته‌ای، گر بدانی تو، بنده شه **شگنی** و میر مازندری را

باید در قسمت وجه تسمیه شغنان، به نام اصلی اش در زبان شغنانی مراجعه گردد، زیرا که واژه « شغنان » معنی اصلی « خرنون » را افاده کرده نمی تواند.

برای آوا شناسان مبرهن است که آوای / **ر** / یک آوای ترکیبی است و از آوا های ساده / **گ** / و / **ژ** / ترکیب گردیده است، و برای افرادی که این آوا در زبان شان نباشد، آنرا بشکل پوره تلفظ کرده نمی توانند. چون این یک آوای ترکیبی است، یکپارچگی آن در گوش آنها محسوس نبوده، و از آوا های ترکیب شونده یکی را (یا « **ژ** » یا « **گ** ») را تلفظ نموده اند. در اینصورت، تلفظ این آوا از مخرج اصلی (جایگاه تولید) آن صورت نمی پذیرد و بشکل ناقص تلفظ می گردد. مثلن واژه « **مور** » پشتو را بعضی « **مورژ** » و برخی « **موگ** » تلفظ می کنند که در تلفظ این واژه یکی از اجزای سازنده این آوا از تلفظ باز می ماند که در اینصورت آوای / **ر** / بصورت / **ژ** / و یا / **گ** / تلفظ می گردد. همین سان، تلفظ اسم ترکیبی « **خرنون** »، برای غیر شغنانی ها مشکل است. از اینرو در قسمت تلفظ واژه « خرنون » کسانی که اهل زبان نیستند، یکپارچگی آوای ترکیبی / **ر** / را در نظر نگرفته و آنرا بشکل / **ژ** / و یا / **گ** / تلفظ نموده اند.

بدین ترتیب: **خرنون = خرنان و یا خگنان**.

کسانی که با مسایل زبان شناسی بلدیت دارند، برای شان روشن است که در علم زیانتشناسی تحت عنوان مورفو- فونیم شناسی (Morpho – Phonemics)، آوا ها در برخی از واژه ها (در حین تلفظ واژه ها)، به یکدیگر تبدیل می شوند، که بدان ابدال (Replacement) می گویند. زمانی که این تبدیلی عامه شود، واژه صورت اصلی خود را از دست داده و در نتیجه اصل واژه بیاد فراموشی سپرده می شود. مثلن: در واژه شغنی « بنپینه = شیشه » و « خپینه = شیشه »

که در اینجا، آوای / بن / به / خ / ابدال شده است.

در زبان شغنائی، ابدال آواهای جورهِ ای هم بطور عام معمول است. مثلن ابدال آوای / پ / به / ب / . مثلن در واژه « پُخ = پسر » که هر گاه با واژه های دیگر ترکیب گردد، آوای / پ / به / ب / تبدیل می گردد. زیرِخ بُخ، چوچه کبک. **پخ = بخ (p = b)**

آوای / ت / به / د / تبدیل می گردد: توڈ (توت)، نیر دوڈ (توت نا پیوند)، تهر دوڈ (توت سیاه). **توڈ = دوڈ (t = d)**

آوای / چ / به / ج / تبدیل می گردد. چابنت (آله چوبی که برای بار کشی گندم و علف بکار می رود که در اشکاشم و غاران بنام « چاشت » یاد می شود)، زیبا چابنت. (چوب عقبی چابنت). **چابنت = جابنت** و یا چید (خانه) تبدیل می شود به « جید » مثلن « ڈیر جید » نام دهکده ای در شغنان که در پارسی آنرا « چوگان تراشان » ساخته اند. و یا سم جید (نام دهکده ای در نزدیکی اشکاشم تاجیکستان). **چید = جید**

همچنان، در بعضی واژه ها، آواها، جای شانرا به همگدیر تعویض می کنند که در علم زبانشناسی برایش تقلیب و یا قلب (Metathesis) گویند. مثلن، در واژه « قفل » که در نوشتار هنوز « قفل » نوشته می شود ولی در گفتار « قلف » تلفظ می شود. که در اینجا میان آواهای / ف / و / ل / قلب صورت گرفته است. و یا اکثر بدخشانی ها در لهجه دری بدخشانی واژه های « بکس » و « عکس » را « بسک » و « اسک » تلفظ می کنند (دیروز یک اسک کردم، که مرادش یعنی دیروز یک عکس گرفتم، است). به همین صورت بعضی ها واژه « دریا » را هم « دیرا » تلفظ می کنند. یکرز در یکی از شعبات دولتی بودم و مدیر دفتر واژه « رخصت » را « رُسخت » تلفظ کرد. یک دفعه گفتم که شاید اشتباه لفظی صورت گرفت. ولی، بعدن متوجه شدم که آن مدیر سه و یا چهار بار لفظ « رسخت » را تکرار کرد. قبلن هم، از بعضی ها تلفظ این واژه را اینطور شنیده بودم که یا افراد درس نا خوانده و یا اطفال بودند، اما اینبار یک شخص مسن، درس خوانده و مدیر یک اداره، لفظ « رخصت » را « رسخت » تلفظ نمود، که برایم مایه تعجب بود. ولی، هدف موضوع قلب آواها، در واژه ها است که آن مدیر جای آواهای / خ / و / ص / (ر - خص - ت) را به (ص / س /) و / خ / به شکل (ر - سخ - ت = رسخت) تبدیل نموده بود.

بر می گردم به اصل موضوع، اشخاصی که زبان شغنائی، زبان مادری شان نبوده است، آنها یکپارچگی آوای / پ / را ادا کرده نتوانسته و آوای / پ / را به شکل / ژ / و بعضی اوقات به شکل / گ / و آوای / و / را به شکل / آ / ابدال نموده اند و واژه «

خُرُنُون « را بشکل **خُرْزَنان** » و یا **خُگَنان** « تلفظ نموده اند. بعدن، جاهای آوای های / ژ / و / خ / را تقلیب نموده اند، مانند: **ژخنان**.

چون آوای های / ژ / و / ش / و آوای های / خ / و / غ /، آوای جوره ای هستند، و به آسانی با هم ابدال شده می توانند، آوای / ژ / به / ش / و آوای / خ / به / غ / ابدال شده و لفظ **« ژخنان »** به **« شغنان »** تبدیل شده است. چون در بعضی از زبان ها، آوای / غ / وجود ندارد، آوای / غ / به آوای / گ / ابدال شده و آنرا بشکل **« شگنان »** تلفظ نموده اند، و سپس عرب ها از طریق پارسی زبانان آنرا اخذ و بجای آوای / گ /، آوای / ق / را قرار دادند و آنرا بشکل **« شقنان »** و یا **« شقینه »** در آوردند. زیرا که، در زبان عربی آوای / گ / وجود ندارد، آنرا گاهی با آوای / ق / گاهی هم با آوای / ج / ابدال می کنند. مثلن در یکی از روز نامه های عربی دیده بودم که گلبدین را، قلبدین نوشته بودند، و یا گلنار را جلنار و گیلان را جیلان می نویسند.

بنا براین، واژه خبر نون، با ابدال سازی و تقلیب آواها، از شکل اصلی خود تحریف، و بگونه خژ نان، خگنان، ژخنان، شقنان، شگنان، و سپس « شغنان » تبدیل شده است. در همین عصر هم، پارسی زبانان لفظ **« خُرُنُون »** را بشکل **« خُگَنان »** و **« خُرْزَنان »** تلفظ می کنند. بخاطریکه که آوای / ر / در زبان پارسی نیست. برعکس، پشتو زبانان آنرا خوب ادا کرده می توانند (خصوصن اهالی وردک و حوالی آن) که این آوا را در زبان خود دارند. روس ها و انگلیس ها آنرا به شکل **شُگنان** تلفظ می کنند؛ زیرا که آوای / غ / در زبان شان وجود ندارد.

بنابراین، معنی اصلی لفظ شغنان را در زبان شغنانی که **« خبر نون »** تلفظ می شود، باید جستجو کرد و نه در زبان های دیگر. بخاطریکه، در زبان های دیگر، آواها اصلی، جای خود را به آوای جوره ای اش تعویض نموده و یا بکلی جای آواها تعویض شده است.

مثال دیگر این مسئله را واضح تر می سازد.

نام اصلی شهر **« خاروق »** در زبان شغنانی **« خَرَع »** است. همین حالا هم تمام مردم شغنی زبان تاجیکستان و افغانستان آنرا **« خرغ »** تلفظ می کنند. تو بیت اس که؟ وزم اس خرغ. بعدن این نام را بشکل **« خَرَق، خَرَع، خاروغ، خاروق »** و بعدن روس ها که آوای / ق / در زبان خود ندارند، آنرا به شکل **« خاروگ »** و انگلیسی ها به شکل **« خروگ »** آنرا در آورده اند. به همین قسم، خارجی ها (کسانی که اهل زبان نبوده اند) بخاطر آسانی کار در تلفظ خود، نام های محلات را تغییر داده و آنرا کاملن تحریف نموده اند که نمونه بارز آن بندوود، **بِخُون**، **ویاد**، **خِرَنوود**، **ورودج**، **خَنورگ**، **پیگیر**،

و غیره، که به ترتیب به شکل شدوج، سوچان، ویر، چاسنود، ده مرغان، سه نور، پاجور تحریف شده اند که گویا این شکل پارسی آنها است. در قسمت « ویاد » شاید اشتباه کدام کاتبی رخ داده که حرف « د » را بحرف « ر » به اشتباه گرفته (بدین ترتیب: ویاد = ویار) و بعدن حرف الف « ا » را نیز از قلم انداخته آنرا از « ویار » به « ویر » تبدیل نموده است. و قریه پیگیر در روشن که خود روشانی ها آنرا « پَگَر » تلفظ می کند که آوای / گ / به / ج / تبدیل شده (پَجور)، و بعدن به (پاجور) تبدیل شده است. در لفظ « بَنخُون » هم آوا های / بن / و / خ / به آوا های / ش / و / چ / تبدیل شده و همچنان آوای / و / را به / آ / تبدیل نموده و از بنخون، کلمه « سوچان » را ساخته اند. این واژه ها شاید در زبان اصلی شغنانی کلاسیک هر کدام دارای معنای خاص منحصر بفرد داشته اند، اما بعد از برگردان آنها به زبان پارسی فاقد معنی گردیده اند.

شغنانی ها در دوره باستان:

شغنان و شغنانی ها دوشا دوش و همراکب کوشانی ها در کار و پیکار کشور گشایی شرکت ورزیده اند. و همچنان در دوره یفتلی ها از قدرت خاصی برخوردار بوده و بگمان اغلب، یفتلی ها، همان شغنانی ها بوده اند. این ادعا را، شهنامه فردوسی به ثبوت می رساند.

شغنان، در دیوان ناصر خسرو بصورت « شغنان » و « شگنی » و در شهنامه فردوسی به شکل « شگنان »، « شگنی»، « شگنی»، و « شنگان » آمده است. ناصر خسرو:

ور به مال اندر بودی هنر و فضل و خطر
کوه شغنان ملکی بودی بیدار و بصیر

ازین گشته‌ای، گر بدانی تو، بنده
شه شگنی و میر مازندری را

در شهنامه فردوسی در ابیات مختلف، نام شغنان، پهلوانان و حکمرانان (سپه سالاران) شغنانی ذکر گردیده است. فردوسی با این ابیات، رزم رستم را با تورانیان (کوشانی ها، شغنانی ها و دیگر اقوام مسکون تخرستان بزرگ) به تصویر کشیده است.

کشانی و **شگنی** و گردان بلخ
ز کاموس شان تیره شد روز و تلخ

کشانی و سقلاب و شگنی و هند
از این مرز تا پیش دریای سند

ز چینی و **شگنی** وز هندوی
ز سقلاب و وهری و از پهلوی

سپه بود چون خاک در پای کوه
 یکی را ز **شگنان** و سقلاب و چین
 چغانی و **شگنی** و چینی و وهر
 یکی شاه ختلان یکی شاه چین
 کشانی و **شگنی** و چینی و هند
 ز کشمیر تا دامن رود شهد
 کشانی و **شگنی** و وهری نماند
شمیران شگنی و شنگل ز هند
 کشانی و **شگنی** و سقلاب و هند
 کشانی و **شگنی** و وهری سپاه
 جهانی شده سرخ و زرد و سیاه
زبان دگرگون به هر گوشه ای
شمیران شگنی سرافراز دهر
 همه پاک در پیش خسرو بریم
 الان شاه چون پارس پهلو سیاه
 همی هر یکی گفت شاهی مراسم

ز یک مرد سگزی شده همگروه
 نمانم که پی بر نهد بر زمین
 کزین کینه هر گز ندارند بهر
 ز بیگانه مردم ترا نیست کین
 سپاهی ز چین تا به دریای سند
 سراپرده و ایل و دیدیم و مهد
 که منشور شمشیر رستم نخواند
 ز سقلاب چون کندر و شاه سند
 چغانی و رومی و وهری و سند
 دگر گونه جوشن دگر گون کلاه
 دگر گونه جوشن دگر گون کلاه
 درفش نو آیین و نو توشه ای
 پراگنده بر نیزه و تیغ زهر
 ز **شگنان** و چین هدیه نو بریم
 چو بیورد و **شگنان زرین کلاه**
 هم از خاک تا برج ماهی مراسم

دوکتور صاحب نظر مرادی (ص. ۲۰۸) اظهار نظر نموده است که: «در برخی از منابع تاریخی آریایی زردستی و پهلوی، از یفتلی ها، بنام «هون ها»، یا «خیونیان»، «خیآانه»، «خز(گ) نانه»، در مأخذ سریانی بنام «هپتال»، در یونانی «ابدیل» و یا «هفتالیت» و یا «اِپتالیتو»، و در منابع بیزانیتی ها «هَن - هونهای سفید» می گفتند. در منابع ارمنی «هپتال» یا «هدیل»، و «تیتال»، و در پارسی «یفتال» و «یفتل»، و در عربی «هیطال»، در منابع چینی «ایده» و «ایدین»، در منابع ختایی «آش اِپتیت، و تلفظ قدیمی اش اِیپ - تیت)، و در منابع هندی «خونا» نام نهاده اند.»

دکتور صاحب نظر مرادی ادامه داده است که:

« اگر یکی از نام های این دودمان یا یکی از قبایل مشمول جامعه یفتلی را « خُگنانه » و یا « خُژنانه » { خُبر نُونِ } قبول نماییم، این قبیله از تبار مردم شغنان خواهد بود که وطن خود را « خُژنان » { خُبرنُون } و خود را « خُژنانی » { خُبرنُونِ } می گفته اند. خُژنانی ها از قدیم تا کنون در دو طرف رود آمو در بدخشان زندگی می نمایند و بزبان شغنانی، که از شاخه های زبانهای آریایی قدیم میباشد، تکلم می کنند.»

دوکتور خوش نظر پامیر زاد هم در رساله دکتورای خود تلاش ورزیده و منابع بسیاری را جستجو نموده است. و علاوه بر نظریه دوکتور مرادی، نوشته که در منابع عربی نام شغنان، « شقنان » و در منابع پارسی از جمله شهنامه فردوسی بنام « شگنان »، و در منابع چینی بنام « شی - هه - نی »، « شی - کی - نی » و « شی - سی - نی » ذکر گردیده است (پامیر زاد، ص. ۲۸).

در قسمت وجه تسمیه شغنان، دوکتور پامیر زاد در رساله دوکتورایش (ص. ۱۲) نوشته است:

« مفهومی که از شغنان و نام های مترادف آن بررسی گردید، هیچ یک آن دقیقتر و درست تر از مفهوم این نام در زبان شغنانی نمی باشد. دقیقترین مفهوم این نام در زبان شغنانی است طوری که پیشتر تذکر داده شد. شغنان را در زبان شغنانی بنام « خُبرنُونِ » میگویند، و « خُبرنُون » مرکب از دو کلمه « خُبر » و « نُون » است که معنی هر دو جز در زبان شغنانی واضح می باشد. « خُبر » و یا « خَهر » در زبان شغنانی به معنای شیرین است و به ادعای برخی ها، « نُون » عبارت از واژه پارسی « نان » است که در این صورت « خُبرنُون » به معنای « نان شیرین » می آید. اگر چه این معنی درست است. اما مفهوم دقیق را نمی رساند. زیرا که، نمی شود که معنی یک کلمه را از یک زبان، و معنی کلمه دیگر را از زبان دیگر ترکیب نمود. لذا دقیقترین معنی این نام در معنی کلمه ترکیبی در خود زبان شغنانی است. طوری که « خَهر » به معنای شیرین و « نُون » را با اندک تغییر لهجه، « نهن » بپذیریم، « نهن » در زبان شغنانی به معنای « مادر » می باشد که معنی این کلمه ترکیبی « مادر شیرین » و یا « مادر عزیز » می آید. وجه تسمیه این نام در مورد « خُبرنُون » که شکل دیگر آن شغنان است حرمت گذاشتن به مادر وطن خواهد بود که احترام به وطن یا زادگاه یکی از ویژگی های اقوام و قبایل است که قبایل آریایی نیز دارای چنین ممیزه هستند و شغنانی ها بر این اساس نام وطن یا زادگاه خویش را « مادر عزیز » و یا « مادر شیرین » گذاشته اند. زیرا، برخی اساطیر این اقوام تا کنون نیز این تعبیرات را دارند. یزگلامی ها (یزگلامی ها) که قومی از اقوام پامیری اند، آسمان را « دید » یعنی « پدر » و « زمین » را « نهن » می نامند و این تعبیر در قدیمی ترین سند آریایی ها،

کتاب « ریگویدا » نیز وجود داشته است که زمین و آسمان را چون مادر و پدر جفت جدا نا پذیر تصور می کردند.»

دکتور پامیر زاد از جمله کسانی است که تا کنون در قسمت وجه تسمیه « شغنان » تعریف واضح تری را ارائه داده است. در قسمت اینکه واژه « خرنون »، ترکیبی از دو واژه « خُر » و « نون » است همگان توافق نظر دارند. تمام نظریه پردازان، در قسمت معنای « خُر » به معنای « شیرین » با دوکتور پامیر زاد موافق بوده و در قسمت تعریف « نون »، و دگرگونی آن به واژه « نهن » که این واژه ترکیبی را « مادر شیرین » معنی کرده است، برای نظریه پردازان در خور تأمل است. زیرا که فرضیه اول او فرضیه دومش را منتفی می سازد.

فرضیه اول: **دقیقترین مفهوم این نام در زبان شغنانی { یعنی خرنونے } است.**

فرضیه دوم: **نمی شود که معنی یک کلمه را از یک زبان، و معنی کلمه دیگر را از زبان دیگر ترکیب نمود.**

پس چطور امکان دارد که جز اول سازنده این واژه را از زبان شغنانی « خُر » ، و جز دوم سازنده آنرا (نون)، از زبان یزغلامی (به تعبیر اینکه یزغلامی ها زمین را « نهن » می گویند)، قابل پذیرش باشد؟

در بدخشان واژه « نهن » در تمام زبان های پامیری وجود دارد که معنای آن « مادر » است. واخانی ها، منجانی ها، چترالی ها (در زبان خوار)، یزغلامی ها، و شغنانی آنرا بطور مشترک استفاده می کنند. این واژه را پارسی زبانان هم با کمی تغییر آوایی در بدخشان استفاده می کنند و آنها « نهن » را « نَنَه » تلفظ می کنند. چند واژه در در زبان های انگلیسی، پارسی، روسی، و آلمانی را در نظر می گیرم:

پارسی	انگلیسی	آلمانی	روسی
مادر	Mother	Mutter	Мать
برادر	Brother	Bruder	Брат

با این مثال واضح می گردد که این واژه های همیشه در زبان های مختلف با کمی تفاوت آوایی، وجود دارند. با وجود این شباهت ها، نمی توان، معنای جزء از واژه ترکیبی را از یک زبان، و جزء دیگر آنرا از زبان دیگر جستجو نموده و معنایی را برای آن استنباط نمود.

دوکتور پامیر زاد گفته است با اندک تغییر لهجه، واژک « نون » به « نهن » تبدیل می شود. در اینجا ابدال واکه ها (حروف اول) مطرح است. اگر چه در زبان شغنانی در قسمت جابجایی و جایگزینی واکه ها، در واژه ها معمول است، خاصتن در قسمت ضمائر، صفات و افعال مذکر و مونث. مثلن در جمله های شغنانی:

یه راشت ژاو رخاست. (آن ماده گاو سرخ گریخت.) **یو روشت بنیچ رخوست.** (آن برزه گاو سرخ گریخت.)

واژه های « یه » و « یو » هر دو بمعنای « او » و واژه های « راشت » و « روشت » هر دو بمعنای « سرخ » و واژه های « رخاست » و « رخوست » هر دو بمعنای « گریخت » است که صرف با جایگزینی و ابدال واکه ها، در ضمائر، صفات، و افعال، برای تشخیص جنیست (مونث و مذکر) بکار می روند.

با وجود این، در زبان یکی واژه است (مانند: اسم، صفت، قید، و فعل) است و دیگری واژک (مانند: پیشوند، میان وند، و پسوند) که واژک به تنهایی معنا ندارد، ولی یک جز معنی ساز واژه بشمار میرود. مثلن واژه « بان » به تنهایی معنا ندارد ولی زمانیکه با واژه « باغ » یکجا شود، (باغبان) معنی کلمه را دیگرگون می کند، و از آن معنی دیگری افاده می گردد.

در واژه « خرنون »، ترکیب اول آن « خیر »، صفت بوده و جز دوم آن « نون » واژک (پسوند) است.

در زبان شغنانی واژک های زیادی به صفت « پسوند مکان، و یا اسم مکان ساز »، استفاده می گردند. مانند: اون، دون، جیخ، اوم، جاگه، جون (جوند).

اوم: بنا روم = شاران؛ یازگوم = یازگام،

دون: چابندون = صندوق، زدون = گنجور، خزینه خانه، زیدانک = گنجورک (اتاق زیر زمینی کوچک، که « زیخونک » به معنای « خانه زیر زمینی » و گنجور خانه، انبار خانه هم گفته می شود)؛ بنای دون = سنگلاخ

جیخ: واین جیخ = کاهدان؛ ثیو جیخ = دیو خانه؛ چبن جیخ = مرغانچه، مرغ ایچه.

جاگه: مال جاگه: محل جمع نمودن رمه.

جون (برخی ها چون تلفظ می کنند): سبت جون: کندن خاک، جایی که خاک برای تعمیرات می بیزند؛ ثیر جوند (جای خاکستر، خاکستر دان)؛ جرهی جون = محل

و یا جای کند گل رس؛ پِچون و یا پِچوند (کندن، خندق، محل سیل بردگی و غیره که گودال باشد). این پسوند اصلن از فعل «چینتاو = کندن، حفر نمودن، کاویدن، کافتن» گرفته شده است. مثلن وجه امری آن «چهن (بکن)» و «چهنپت (بکنید)، و اسم فاعل «چهنپج (کننده، حفار)، و اسم مفعول «چینچن (کندگی، حفر شده) آمده است که اول بشکل «چون و یا چوند و چونت» بوده بعدن آوای /چ/ به /ج/ تبدیل شده و واژه متشابه (هوموفون) با «جون» که به معنای «جان» است، در آمده است.

اُون: ربنون: روشن (محل بود و باش روشانی ها)، غادے بنون = غادی شان (نام محله در ناحیه دربف در شغنان)، خهرون = نام کوهی است در میان شغنان و قریه ویر در مقابل شهر خاروغ، ساوون (ساوان، نام دهکده ای در شغنان).

این پسوند های مکان ساز، با تغییر آوای واکه در زبان پارسی هم وجود در اند که تنها آوای تک صوتی کشیده (Long Monophthong) (و) در زبان پارسی به آوای تک صوتی کشیده (آ) تبدیل می گردد. مانند: «دون» به «دان»، و «ون» به «آن» تبدیل می گردد. گلدونے = گلدانی؛ ربنون = روشن که در اینجا (آوای واکه /e/ به /u/ و آوای /ب/ به /ش/ و آوای /و/ به /آ/ تبدیل گردیده است.

پسوند «آن» زبان پارسی (که شاید از اوستا و یا پهلوی اخذ گردیده است) و پسوند «ون» در زبان شغنانی مترادف پسوند «سیتان» در پارسی هستند. «آن» و «ستان» به معنای «سر زمین» است. نام بیشتر محلات مسکونه اقوام آریایی با پسوند «آن» آمده است. مانند: ختلان، بدخشان، کلفگان، غاران، کران، یمگان، منجان، و اخان، سمنگان، بغلان، جوزجان، پروان، خراسان، و ایران.

در کتاب اوستا هم واژه های «آریا وئجه، ایر وئجه، و توروئجه» آمده است که به معنای «سر زمین آریا، سرزمین ایر، و سرزمین تور» است که «ایر» از «ایرج» و «تور» از «تورج» پسران فریدون پادشاه اقتباس گردیده اند که بعدن سرزمین آنها بنام ایران و توران مسمی گردیده اند.

پسوند «ستان» هم در نام بعضی از محلات موجود بوده، ولی بیشتر بعد از قرن نوزدهم در آسیا مورد استفاده قرار گرفته است که اغلباً از نامگذاری کشور سیاسی خراسان به افغانستان (یعنی سر زمین افغان ها) مسمی گردیده است. در بدخشان، ولسوالی بهارستان (بهارک) و یک قریه در دره جُخان ولسوالی یمگان بنام «چهار مغزستان» یاد می شود که پسوند «ستان» را دارند. بعد تر کشوری بنام پاکستان، و در دوران شوروی سابق کشور های گرجستان، ترکمنستان، ازبکستان، قزاقستان، قرغیزستان، و تاجیکستان، عرض وجود نمودند.

پسوند « وُن » شغنانی، « آن » و « ستان » پارسی بمعنای سرزمین بوده، و در انگلیسی معادل این واژه ها، واژه (land) است. مانند: انگلند = انگلستان، ایر لند، گرینلند (سرزمین سبز)، آیسلند (سر زمین یخ) و غیره.

لعل را در عربی بدخش (و یا بلخش) می گویند، وقتی که پسوند « آن » بدان افزوده شود، شکل « بدخشان » را بخود می گیرد که معنایش سر زمین لعل و لاجورد آمده است. در زبان شغنانی « بدخش » را « بدهبس » می گویند، و بدخشان را « بدبسون » می نامند. نویسنده این سطور بدین باور است که واژه « بدخش »، واژه عربی نبوده و عرب ها این واژه را از آریایی ها (بخصوص شغنانی ها) وام گرفته اند. کوه لعل در قریه اندراب اشکاشم تاجیکستان (در مقابل قریه غاران افغانستان) نزدیک به شغنان است. تا دوره سلطنت ظاهر شاه، غاران جزئی از قریه جات شغنان به شمار رفته و مردم شغنان مالیات خود را به علاقه داری شغنان تحویل داده اند. پس غاران جزو قلمرو شغنان باستان بوده و این « بدخش » هم در آنزمان در قلمرو شغنان بوده است. روی این اساس گفته می توانم که واژه « بدخش » عربی در اصل واژه شغنانی « بدهبس » به معنای « سنگ لعل » بوده است. این واژه فعلن هم در زبان شغنانی کار برد دارد که در زبان شغنانی، بدخشانی ها را « بد بَسْ، و بدخبسے) و بدخشان را « بدبسون » تلفظ می کنند. هویدا است که عرب ها آوای / بن / را که یک آوای ترکیبی از آوای / خ / و / ش / است یکپارچه آنرا ادا کرده نتوانسته، و آنرا به شکل دو آوای بسیط بشکل / خ / و / ش / (خش) تلفظ نموده اند. طوریکه عرب ها در نام « شگنان » هم آوای / گ / را حس نکرده و آنرا با آوای / ق / به شکل « شقنان » آوا نوشته اند. پس « بدهبس » « لعل » بوده و پسوند « وُن » که یک پسوند اسم مکان ساز است به آن افزوده شده که بنام « بدبسون » یاد شده و معنای سرزمین لعل را می دهد.

اکنون وجه تسمیه نام « خرنون » را مورد بررسی قرار می دم.

زبان های شغنانی و پشتو از جمله زبان های ایرانی شرقی از تیره زبان های هندو-اروپایی می باشند که واژه های زیادی را بطور مشترک دارند. مانند: وابنه = واین = علف، غور = غور = گوش، و غیره که از این میان، بطور مشترک از واژه « خور » « (پشتو) و « خُر » (شغنانی) هم به عین معنی استفاده می شوند. معنای هر دو « شیرین » می باشد. در زبان پشتو « خور ژبی » به معنای « خوش زبان، شیرین سخن»، « خوره وطن » به معنای « وطن شیرین »، «خوره والا » (شیرینی فروش)، « خواره » (اسم جمع: شیرینی ها، حلویات) است. در زبان شغنانی این واژه با دو تلفظ متفاوت بحیث صفت در ضمائر و اسمای مذکر و مونث در جمله واقع می شود. که شکل

مذکر آن « خیر » و شکل مونث آن « خَهر » است. مانند: اسد پُخند دس خَپر زف اده... بچه اسد آنقدر زبان شیرین دارد که...

خَهر مون = سیب شیرین؛ خیر خربوزه = خربوزه شیرین؛ خَهر غهخ = دختر ملیح و جذاب؛ خیر غده = بچه مقبول؛ خَهر بیخ = (صفت) شیرین روی، حسین، با لطافت.

در ولایت ننگرهار در جنوب - شرقی افغانستان، یک ولسوالی بنام « خوریانی » است، که پارسی زبانان و گاهی خود پشتون ها، آوای /ر/ را به /ژ/ و /گ/ ابدال می کنند و آنرا بشکل « خوژیانی » و « خوگیانی » تلفظ می کنند. اما، باشندگان این ولسوالی، بیشتر تخلص خود را بشکل « خوریانی » می نویسند. مثلن: عبدالرؤف قتیل خوریانی نویسنده کتاب «لنډه کیسی» (داستان های کوتاه در زبان پشتو)، تخلص خود را « خوریانی » نوشته است. واژه های « خوریانی » و « خرنونے » با یک مفهوم در زبان های مختلف بکار رفته اند. در ننگرهار، نیشکر را زیاد کشت می کنند و از آن شکر تولید می کنند، و مفهوم « نیشکر » با « خوریانی » بی مناسبت نیست، که شاید از وفور نیشکر در آنجا، آنرا « شکرستان » و یا بزبان پشتو « خوریانی » نامیده اند. در شغنان هم توت زیاد است، و شیرینی توت و تلخان شغنان در بدخشان مشهور است. مخصوصن، زمانیکه توت خشک و مغز چهار مغز را با هم یکجا نرم می کوبند (به اصطلاح بدخشانی می شکند، مأخوذ از فعل شکیدن) و از آن معجونی درست می کنند که در زبان شغنانی بنام « غوز منجک » و در پارسی دری بدخشانی بنام « سفید پوستک » یاد می شود و هنوز هم در قریه « خرنود » (چاسنود بالا) به وفرت پیدا می شود. در شغنان دو جای دیگر هم با واژه « خَهر » شروع می شوند. یکی « خَهر دره » که فعلن بنام « شاه دره » و « شاخ دره » یکی از ناحیه های بدخشان خود مختار کوهی در تاجیکستان است که در جوار شهر خاروغ قرار دارد. فعلن تلفظ شغنانی این ناحیه تغییر خورده و « خابن دره » گفته می شود. اما، دختران و پسران آن ناحیه از حسن و زیبایی خوبی برخوردار بوده اند که در شغنان آنزمان زبان زد خاص و عام بوده اند. به این مناسبت آنرا « خَهر دره » یعنی « دره خوبرویان » که معادل ولسوالی « شکر دره » در کابل است. تغییر نام آن به « شاه دره » این بوده که در آنجا راشت قلعه « قلعه سرخ » یکی از شه نشینان بوده، و بدین مناسبت آنرا « شاه دره » معنی کرده اند. در زبان شغنانی « خابن » به معنای « شاخ » است که آنرا « شاخ دره » ترجمه کرده اند. قصه های شفاهی مردم شغنان حاکی از آنست که گویا، شاهان و میران آن دوره به امیر قطغن باج پرداخته اند و سالانه دو و سه دختر را به صفت کنیز، برای امرای قطغن به عنوان تحفه اهدا نموده اند. شاه راشت قلعه، به عوض یک کنیز، شاخ های گوسفند مار کو پولو را برای امیر تحفه می برد. امیر از این عمل اش خشمگین می شود. ولی او دلیل می آورد و میگوید که: شما امیر و سلطان جهان هستید و در دربار شما، سفیران از

کشور های مختلف می آیند و این یک نمونه در دربار شما باشد، تا جلب توجه شود و صفت این « شاخ های گوسفند » مارکوپو « در دربار تان از هند تا به سند، ایران و چین می می رود. امیر قطغن از این گفته را منطقی تلقی نموده و خوشنود می شود، و همان محل را بنام « شاخ دره»، که دارنده شاخ نخچیر (و یا خود گوسفند مارکوپولو بوده) یاد نموده است. این داستان ها، ساخته و پرداخته مردم است که معنی اصلی یک جای را دقیق نفهمیده و شروع به داستان پردازی می کنند. بعضی از باشندگان « شاخ دره»، آنرا « خهر دره » میگویند. آنها میگویند که نام اصلی آن « خهر دره » است و نه « خابن دره» که « شاخ دره» شکل مفرس « خابن دره » است. یک نام مشهور دیگر در شغنان « خابن خېنخ » است که نام رودی است که یک شاخه آن از کوه های دولت بنیے (دولت شاهی) سرچشمه گرفته، و از میان « فاشهرث دره » (واشهرؤ دره) و قریه « یاز گوم » (یازگام) عبور می نماید و شاخه دیگر آن از کوه های قریه غارجوین سرچشمه می گیرد که بین قریه جات غارجوین - پهستېف (غارجوین - پستیو) و ویاد (ویر) مرز تعیین و در دهکده « اندېرخ » (سرپل اندیز) با رود واشهرؤ دره یکجا می شود و از میان دهکده « کرونج یهت » (کرنج) گذشته و به دریای پنج می ریزد. نام این رود، شاید « خهر خېنخ» بوده که در اینجا واژه « خهر » (شیرین) و « بنېنخ » کلمه ترکیبی از واژه « بنخ » به معنای (رود، و یا دریا) است. این واژه در زبان شغنانی در یک جای دیگر هم ذکر شده و آن عبارت از « ارخت خېنخ » و یا (رود آرخت) است که از بنپوه قول (جهیل شیوه) سرچشمه گرفته و از میان قریه در مارخت عبور نموده و در دریای پنج می ریزد. پس نتیجه گرفته می شود که واژه « خېنخ » در زبان شغنانی (رود) است که در پارسی هم دریا ها را بنام های هریرود، فراه رود، خاشرود، و غیره یاد می کنند. واژه « رود » که معادل شغنانی آن « خېنخ » است، نام دو رود در شغنان این پسوند را دارند. با این ترکیب معنای واژه به واژه «خهر خېنخ» در پارسی می شود (رود شیرین و گوارا). چون دو آوای /ر/ و /خ/ از نقطه نظر جایگاه دارای مخارج متفاوت می باشد، و تاثیرات آوایی بر یکدیگر سبب شده است تا آوای /ر/ جای خود را به آوای /ن/ ابدال کند و از سبب ابدال آوا ها، «خهر بنېنخ» به « خابن خېنخ » تبدیل شده است. در زبان پارسی و شغنانی اینگونه ابدال های آوایی زیاد است. مانند: واژه های، شنبه، پنبه، و دنبه، با نویسه (نون) نوشته می شوند، ولی در تلفظ، آوای خیشومی /ن/، به آوای دولبی /م/ تغییر داده است و در این صورت واژه های ذکر شده بصورت، شنبه (و در شغنانی شمبے)، پنبه، و دنبه، تغییر شکل نموده اند.

با استناد به این سه نام موجود در زبان شغنانی (خرنون، خهر دره، و خهر خېنخ)، نتیجه گرفته می شود که واژه « خُر » برابر با واژه های « شیرین، شکر، و مقبول »

پارسی بوده و واژک (پسوند) « ُون » را برابر با پسوند « ستان »، فرض نموده، و از ترکیب این دو واژه (شکرستان) را استخراج می کنیم که معادل با نام « خرنون » در زبان پارسی است.

از طرف دیگر، زیبا رویان شغنان از زمان باستان تا کنون زبان زد خاص و عام در بدخشان بوده اند و مردم شغنان هم پسران و دختران مقبول و خوب صورت را با صفت « خیر، و خهر » توصیف می کنند. و این صفت هم در مورد وجه تسمیه شغنان بی مناسبت نیست. در زبان پارسی هم نام بسیاری از جاهای با ترکیب « شکر » آمده اند. مانند: قریه شکرلب در ولسوالی یفتل، قریه شکر خواه در ولسوالی شهر بزرگ (نام قدیمی این ولسوالی پساکوه است)، ولسوالی شکر دره در کابل، ولسوالی شیرین تگاب در ولایت فاریاب را میتوان نام برد. ترک ها هم نام بیشتر از محلات را با « قند » که مترادف « شکر » است، نامگذاری نموده اند. مترادف بودن واژه « شکر » با واژه « قند » در بیت زیر از حافظ شیرازی کاملن مشهود است:

شکر شکن شوند همه طوطیان هند کین **قند** پارسی که بنگاله می رود

جاهای پسوند قند دارند عبارتند از: سمرقند، قوقند (خوقند)، تاشقند (تاشکند امروزی)، یارقند و غیره.

این جای تعجب نیست که، اقوام مختلف، با زبان مروجه خود بالای محلی نامی میگذارند که نام آن محل در لفظ، متفاوت بوده، ولی در معنی یک چیز را افاده می کند.

مانند: **راشت قلعه** (شغنانی)، و **قزل قلعه** (ترکی - ازبکی)، که در لفظ متفاوت هستند ولی در معنی همان « قلعه سرخ » را افاده می کنند. ویا، **راشتک دره** (نام دره ای در کوه های دربف در شغنان) و **سرخ دره** (در زیباک)، از لحاظ واژگانی متفاوت هستند، اما معنای شان یکی است که محلی که خاک سرخ داشته به این نام مسمی گشته است ولی در زبان های متفاوت. واژه « خوریانی » پشتو و واژه « خرنونے » شغنانی، عین معنا را افاده می کنند که ترجمه واژه به واژه آن در زبان پارسی « شکرستان » و در انگلیسی « سویتس لند = Sweetsland » می شود که فعلن کشوری معادل با این نام بنام « سویتزرلند » وجود دارد.

همچنان پسوند « -یه، و -یا » (-ia) در کشور های اروپایی، عین معنا را افاده می کند که معادل (-ستان، و سرزمین) در پارسی است. مانند: برتانیه (بریتانیا = سرزمین بریتانیایی ها)؛ ایتالیه (ایتالیا = سرزمین ایتالی ها)؛ هسپانیه (اسپانیا = سرزمین هسپانوی ها)، رومانیه (رومانیا = سرزمین رومنی ها)، سلواکیه (سلواکیا = سرزمین

سلواک ها). ترکیه (سرزمین ترک ها، و یا ترکستان، که شاید از ترکستان آسیای میانه مأخوذ شده باشد).

جهت ثبوت ادعای فوق، تبدیل نمودن نام « هندوستان » به « هندیا »، (« اندیا = India) مدرک کافی است. همچنان ایرانی ها (و در مجموع پارسی زبانان)، کشور های پولند، ارمنیه، و هنگریه (هنگری) را به ترتیب، لهستان، مجارستان، و ارمنستان می گویند.

چیزی که در اینجا قطعیت این معنی را مورد تردید قرار می دهد، آمدن آوای / ن / اضافی میان واژه « خبر » و واژک « وُن » است. { **خبرنُون** }

در بعضی از واژه ها، بعد از گذشت زمان، بعضی آوا های اضافی وارد می شوند، و بعضی اوقات، بعضی آوا ها از اصل بدنه واژه ها، حذف می گردد. در اصطلاح زبانشناسی اضافه نمودن و یا حذف نمودن آوا ها در واژه به بنام « افزایش Increase» و « کاهش Omission » می گویند.

مثال های « افزایش » در زبان شغنانی:

در زبان شغنانی واژک (پسوند) « اِبج »، صفت نسبتی است که معادل آن در زبان پارسی « ی » { یای نسبتی } است. و یاد = ویادبج (ویری)؛ بهبنار = بهبنارِبج (بهشاری)؛ پدروژد = پدروژِبج (پدرودی)،

زمانیکه اسم مکان به آوای واکه ختم شود، در وقت نسبت دهی، از پسوند « اِبج » استفاده نمی شود، و در عوض از پسوند نسبتی « چے » کار گرفته می شود. مثلن: نیمده = نیمده چے؛ بنپوه (شیوه) = بنپوه چے (شیوه چی)؛ خابن دره (شاخ دره) = خابن دره چے (شاخ دره چی). ارگو = ارگوچے؛ ورویه چے (پار دریایی) که « ورویه بیج » گفته نمی شود.

ولی، در بعضی موارد، همان « ی » نسبتی پارسی، در زبان شغنان، به واکه کوتاه عرض وجود می کند. مثلن: گفته نمی شود که « در مارختبج » و یا « در مارخت چے »، بلکه گفته می شود « درمارخته »، منسوب به « درمارخت »، و یا کابلے (کابلی) منسوب به کابل.

در زبان شغنانی، گاهی صفت نسبتی، از ابدال واژه ها صورت می پذیرد که خیلی جالب است. مثلن: رینون (روشان) = رینبن (روشانی) که در اینجا، صرف آوای « وُ » به آوای « ی » تبدیل گردیده و از اسم مکان، صفت نسبتی ساخته شده است.

و یا: **خِرِنوُد** (چاسنود) = **خِرِنهوُد** (چاسنودی) که در اینجا، آوای « و » به آوای « اِه » تبدیل شده، و آوای دولبی « و w » در آن اضافه شده است که آنرا « افزایش » گویند.

و یا: **بِنِدوود** (شدوج) = **بِنِدوید** (شدوجی) که در اینجا آوای /u:/ به آوای /i:/ تبدیل می شود.

مسئله « افزایش و کاهش » در شکل « جمع » صفت نسبی در نام های مکانی چون « دولت بنیّه = دولت شاهی »، « ربنون = روشانی »، « خنج »، و « خِرِنوُد = چاسنود » کاملن مشهود است.

دولت بنیّه (دولت شاهی)؛ دولت بنیّه **بیج** (از دولت شاهی، منسوب به دولت شاهی)؛ دولت بنیّه **جبن** (دولت شاهی ها) که صورت درست آنها است و در گفتار، بعضی ها، این در تلفظ اینها « کاهش » بوجود می آورند و آنرا بصورت « دولت بنیج » تلفظ می کنند که آواهای « یه ye » از آنجا ساقط می گردد.

Dūlatxa-ye yeidj = Dūlatxayedj

خنج = **خنجیج** (خنجی)؛ **خنجّه جبن** (خنجی ها) که صورت مخفف « خنج جبن » است که در اینجا از سبب وفور آوای / ج /، در آوای آن تاثیر آورده و سبب « افزایش » آوای « ه » در این واژه گردیده است. **خنج** = **خنجّه جبن**

و یا: **ربنون** (روشان)؛ **ربنین جبن** (روشانی ها) که بعضی ها آنرا بشکل « ربنینه جبن » تلفظ می کنند که باز هم مسئله « افزایش » مطرح می گردد.

Rexūn = Rexein = Rexeindjein = Rexeinadjein

و یا مسئله « کاهش » در: **خِرِنوُد** = **خِرِنهوُد** = **خِرِنهوُدجبن**

که در تلفظ بعضی ها، آوای / د / از این واژه حذف می گردد و در این واژه « کاهش » به وجود می آید. مانند: **خِرِنهوَجبن** که در اینجا آوای / د / ساقط گردیده است.

خِرِنهوُد جبن = **خِرِنهوَجبن**

به همین صورت، آوردن آوای / ن / در واژه « **خِرِنون** » میان واژه « **خِر** » و « **ون** » یک آوای اضافی است که به شکل « **افزایش** و یا **Increase** » در این واژه آمده است. این قسم افزایش سازی در زبان پارسی هم زیاد است. مثلن: از ترکیب واژه « **پرورد** » و **پسوند** « **گار** »، واژه « **پروردگار** » که (**Parwrđigor**) بدست می آید و از ترکیب

آفرید « و « گار » واژه « آفریدگار » بدست می آید که (Ofaridagor) بدست می آید که در ترکیب این واژه ها، آوای های / i / و / a / آوای اضافی هستند.^۱

نتیجه گیری:

دلایل فوق به ثبوت می رسانند که شغنان در زبان شغنایی، « خرنون » تلفظ می گردد. در متون قدیم واژه « شغنان » به شکل خیون، هیون، شگنان، شقنان، و شقینه آمده، و در آخر به شغنان تبدیل شده است. شغنان از دو جز ترکیب گردیده که جز اول آن « خرنون » که از صفت « خیر، و خهر » شغنایی که معادل آن واژه پشتوی « خور » بوده و به معنای « شیرین، و زیبا روی » آمده و با پسوند مکان ساز « ون » که در پارسی معادل آن « ان » است، ترکیب گردیده است که معنای واژه به واژه آن در پارسی « شکرستان، و سر زمین خوبرویان » می باشد. در آوا های نام اصلی شغنان که « خرنون » است، اولن ابدال سازی، و بعدن تقلیب صورت گرفته و « خرنون » در آخر به « شغنان » تبدیل شده است.

منابع و مأخذ گوناگون (پارسی، ترکی، خنتی، سغدی، چینی، ارمنی، عربی، یونانی، و غیره) مبین آنند که قوم شغنان از دوره باستان تا اکنون در سیر تحول تاریخی و سیاسی در آریانای قدیم طی قرون متمادی، همردیف کشور گشایان کوشانی، و یفتلی نفش بارزی داشته اند و همچنان در تشکیل کشور های نو بنیاد افغانستان و تاجیکستان نقش محوری را ایفا نموده اند، که ذکر همه اینها در این مقاله سبب تطویل کلام می گردد.

نوت: حق چاپ برای مؤلف و ناشر محفوظ بوده استفاده ازین مقاله در صورت ذکر نام، منبع، مؤخذ و نام نویسنده مجاز است.

منابع و مأخذ:

پامیر زاد، خوش نظر، تاریخ شغنان باستان (ترز دوکتورا)، اکادمی علوم تاجیکستان، انستیتوت تاریخ و انتوگرافی، (تحت نظر پروفیسر حق نظر نظر اف)، ۱۹۹۸، (۱۳۷۷)، صص. ۱۲، ۲۸.

مرادی، صاحب نظر، بدخشان در تاریخ (ج. اول و دوم)، انتشارات خیام، کابل، ۱۳۸۸، ص. ۲۰۸.

فردوسی، ابو القاسم، شاهنامه (جنگ رستم با تورانیان)

^۱ بخاطر آشنایی با مسایل ابدال، تقلیب، افزایش، کاهش، همگون سازی و نا همگون سازی، به کتاب « دستور معاصر زبان پارسی دری »، تالیف پوهاند دوکتور محمد حسین یمین، صص. ۱۱۶ - ۱۴۰، مراجعه شود.

علامه دهخدا، لغت نامه (فرهنگ لغت فارسی) (آنلاین)، موجود در سایت اینترنتی
زیر:

[/http://www.loghatnameh.org](http://www.loghatnameh.org)

یمین، محمد حسین، دستور معاصر زبان پارسی دری، بنگاه انتشارات میوند، کابل،
۱۳۸۴، صص. ۱۱۶ - ۱۴۰